

پیشگفتار

همواره در طول تاریخ اقویا بر ضعف حکومت داشته‌اند و در مراحل متفاوت زمانی و مکانی، اشکال سلطه بر تعاملات بین بازیگران حاکم بوده است. به تدریج، با تنوع در کنشگران و محیط کنش، قالب‌های مختلفی از قدرت و در نتیجه اشکال متنوعی از سلطه شکل گرفته که با شرایط محیطی و ذهنی کنشگران عصر خود همخوانی داشته است. اگر چه باید به این نکته نیز اشاره نمود که تنوع در اشکال و انواع جدید سلطه به معنای محو و نادیده گرفتن اشکال سنتی نیست، بلکه فرض بر آن است که در نظام بین‌الملل بازیگران قدرتمندی که از توان و منابع قدرت به اندازه کافی برخوردارند، تصمیم و تمایل به استفاده از آن را برای رسیدن به اهداف خود دارند و به سمت بسط و افزایش قدرت، نمایش و تعمیق آن گرایش دارند، تلاش می‌کنند سیستم را با منافع و اهداف خود مدیریت و هدایت نمایند.

در این فضا، بازیگران و کنشگرانی که از قدرت کمتری برخوردارند و یا در حاشیه نظام بین‌الملل قرار دارند به علت ضعف نهادی، ساختاری و هنجاری توسط بازیگران مسلط و قدرت‌طلب اداره و مدیریت می‌شوند و رفتارهای داخلی و خارجی آن‌ها مطابق میل سلطه‌طلبان شکل خواهد گرفت. لذا سلطه‌طلبان جهانی که به تعبیر این نوشتار بر محوریت غرب و به ویژه آمریکا در صدد سلطه‌جویی برآمده‌اند، سعی دارند نظام بین‌الملل، چارچوب‌های رسمی و غیررسمی فعالیت کنشگران بازتولید کنند. نظام سلطه سعی می‌کند ابعاد مختلف زندگی جمعی را در حوزه‌های گفتمانی، هویتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی با توجه به بازتاب واقعیت‌های نوظهور و بر ساخته شده، تحت تأثیر قرار دهد.

تردید وجود ندارد که ماهیت و هویت تعاملات و کنش‌ها در عرصه جهانی دائماً دچار گشتار می‌شود و امکان ایجاد فضایی متفاوت از فضای سلطه همه‌جانبه غرب نیز نه تنها دور از انتظار نیست، بلکه امری است که در بسیاری از نظرها به عنوان واقعیتی محتمل در آینده‌ای نزدیک مورد توجه قرار گرفته است. در عصر کنونی، نظام جهانی در دورانی قرار دارد که به آن دوران گذار و یا دوران انتقالی ناقص اطلاق می‌شود. در این دوران به دلیل عدم استقرار نظم جدید و ثابت، امکان فعالیت بازیگران مختلف در مسیرهای گوناگون وجود دارد و با اینکه فرصتی برای افزایش نقش آفرینی قدرت‌های بزرگ وجود دارد، فرصتی مطلوب نیز برای قدرت‌های حاشیه‌ای و فرودست جهت ایفای نقش وجود دارد و قدرت‌های نوظهور می‌توانند با تغییر در ابعاد و وجوه قدرت، نظم جهانی را از حالت سلطه مطلق غرب خارج سازند و به سمت نظامی چند وجهی سوق دهند.

با وجود حاکم بودن چنین شرایطی در نظام بین‌المللی و اهمیت دوران گذار برای ایجاد هویت، تعیین نقش و جایگاه کنشگران در صحنه کنش، درک نظام سلطه، فعالیت‌ها و ابزارهای نظام سلطه، روایت‌های موجود در خصوص آن و... امری ضروری و حیاتی است؛ زیرا تا زمانی که شناخت از این مبحث به صورت مشخص و کافی صورت نگیرد امکان بررسی، تجزیه، تحلیل و تصمیم‌گیری در مورد آن وجود ندارد. البته این کتاب مدعی ارائه روایت کلان و شناخت کامل و

همه جانبه نظام سلطه و عناصر مرتبط با آن نیست و تنها پیش‌درآمدی برای آشنایی با این بحث محسوب می‌شود؛ لذا درک نظام سلطه و عناصر وابسته به آن به ویژه از منظر انقلاب اسلامی ایران امری پیچیده و نیازمند مطالعه و تجزیه و تحلیل است. زیرا که انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از هویت و برخورداری از ماهیتی متفاوت، ابعاد مختلف هنجاری، ساختاری و نهادی نظام سلطه را مورد نقد قرار می‌دهد و خواهان رهایی از این وضعیت و تغییر وضع موجود است. بدین منظور، کتاب پیش رو، با تاکید بر دوران معاصر به بررسی ساختار و کارکرد نظام سلطه می‌پردازد.

کتاب حاضر در نه فصل تدوین شده است. چهار فصل ابتدایی کتاب پیش رو، به بررسی مفاهیم کلی، تعاریف، مبانی نظری، تاریخ و ساختار فکری نظام سلطه پرداخته است. طی این فصول، برخی از مهم‌ترین مفاهیم مرتبط با نظام سلطه که درک آن ضروری است تبیین می‌گردد. در تدوین این فصول سعی شده به برخی از مفاهیم خاص اشاره شده که معمولاً از کاربرد بیشتری در ادبیات نظام سلطه در بعد نظری و درک عملی آن دارد. از حیث تاریخی در فصل دوم تبیین می‌شود که چگونه نظام سلطه با مفاهیم ابتدایی قابل درک است به ویژه آن که از محیط کنش، کنشگران و نوع کنشی متفاوت از سایر دوران به ویژه دوران استعمار نوین و فرانویین برخوردار است. پس از بررسی مفاهیم و تاریخ ادواری نظام سلطه در فصل سوم، به تشریح ویژگی نظام سلطه در ابعاد مختلف قدرت محوری، برتری طلبی ایدئولوژیکی، تحمیل برتری، بهره‌کشی و... و اهداف توسعه‌طلبانه و قدرت‌طلبانه بازیگران سلطه‌طلب در وجوه مختلف زندگی جمعی از جمله سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی اشاره می‌شود. در فصل چهارم نیز به صورت گذرا اشاره‌ای به مبانی فکری-فلسفی نظام سلطه مبتنی بر عقل‌گرایی، انسان‌گرایی، سکولاریسم، اثبات‌گرایی، تجربه‌گرایی، مادی‌گرایی و ... صورت می‌گیرد که این مبانی فکری و فلسفی بر بنیادهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نیز اثرگذار بوده است. به نحوی که روحیه برتری‌طلبی، خودشیفتگی و توسعه‌طلبی در روند جامعه‌پذیری موجب می‌شود که به تدریج جامعه را به سمت از خودبیگانگی، شی‌انگاری و زندگی تهی از معنا سوق دهد و لذا در پی آن امکان فروپاشی اجتماعی را فراهم آورد.

طی فصول پنجم تا نهم، سعی بر این بوده که بیشتر نموده‌های عینی و مصادقی نظریات مورد واکاوری قرار بگیرد. از این رو، حتی سعی شده در بررسی رویکردهای مختلف نظری مرتبط با نظام سلطه که موضوع فصل پنجم است، بر کاربردی بودن این نظریات تاکید شود. در فصل پنجم به مبانی نظری جریان اصلی که به تعبیری به دلیل ارتباط بین نظریه و عمل و ماهیت تجویزی، ذاتی و آشکار نظریه‌ها، موجبات ایجاد و تحکیم نظام سلطه را فراهم نموده است اشاره می‌شود و در مقابل به نظریه‌های انتقادی که جریان اصلی را در ابعاد مختلف هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد تردید قرار می‌دهند نیز پرداخته می‌شود. بررسی دو سر طیف تئوریک در تجزیه و تحلیل نظام سلطه از اهمیت بالایی برای درک سیستم و رهایی از آن برخوردار است زیرا ضمن تبیین وضعیت موجود و نحوه ارتباط نظر و عمل در واقعیت زندگی اجتماعی، به مسیر و راه برون رفت و رهایی از وضعیت سلطه نیز اشاره دارد.

در فصل ششم بر کارکردها و ابزارهای نظام سلطه تمرکز می‌شود که نظام سلطه در قالب بازیگر مسلط و یا گروهی از بازیگران مسلط، در صدد اعمال رفتار و سیاست‌هایی در راستای اهداف و منافع خود است و لذا در این جهت و با توجه به تحولات مداوم در جریان زندگی اجتماعی، ظهور پدیده‌های جدید و تحول در شکل و ماهیت عناصر و پدیده‌های قدیمی کارکرد و ابزار نظام سلطه نیز متحول شده است و در دو بعد اساسی سخت و نرم که خود تعیین کننده کنش و واکنش و ابزار هر نوع فعالیت استیلاجویانه است، بررسی می‌شود.

در فصل هفتم به تشریح نظام سلطه و بازیگران مرتبط با آن پرداخته می‌شود. در واقع، کنشگران اصلی نظام سلطه همواره تلاش می‌کنند، موقعیت سلطه خود را با بهره‌گیری از عناصر مادی و غیر مادی و بهره‌کشی از ملتها تثبیت و بازتولید نمایند. در این رهگذر، همواره استفاده از بازیگران مختلف به ویژه کنشگرانی که به هر دلیل از جمله دلایل امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... به نظام سلطه وابستگی دارند و می‌توانند با آن همکاری‌ها و مشارکت‌هایی را در راستای منافع برقرار نمایند، در دستور کار نظام سلطه بوده است. بنابراین در این فصل به بازیگران و کنشگران اساسی در تبیین و درک نظام سلطه اشاره می‌شود.

در فصل هشتم با عنوان "حرکت‌های ضد نظام سلطه" به این امر اشاره می‌شود که ماهیت استیلاجویانه نظام سلطه همواره به دلیل مغایرت با سرشت و فطرت انسان و همچنین به دلیل حاکم بودن آنارشی و خودیاری بر نظام بین‌الملل در درون و بیرون از این نظام با نیروهای مقابله‌گر مختلفی در سطوح و حوزه‌های متفاوت روبه‌رو خواهد شد که به تدریج امکان تحول و تغییر در ساختار و کارکرد سلطه را موجب می‌شود. در فصل نهم نیز دیدگاه‌های مختلف درباره افول نظام سلطه بررسی شده است. این فصل ضمن اشاره به ماهیت در حال تحول هر نظام بین‌المللی و تجربه تاریخی مراحل رشد، بلوغ، اوج و افول هر سیستم، به نظرات مختلف در خصوص سقوط نظام سلطه با محوریت ایالات متحده در ابعاد داخلی و خارجی پرداخته و اندیشه برخی از افراد را در این خصوص به صورت مختصر تبیین نموده است.

کتاب حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از رویکردهای مختلف نظری، درآمدی بر ساختار و کارکرد نظام سلطه قلمداد می‌شود. از آنجا که نظام سلطه قابل تبیین و بررسی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و در ابعاد گوناگون زندگی جمعی از جمله سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی است، لذا ارائه مباحثی بدون نقص کاری دشوار است. با وجود این، امید می‌رود کتاب حاضر به عنوان یک کتاب درسی، از حیث نظری بتواند بخشی از خلا ادبیاتی موجود در این زمینه را برطرف نموده و گامی هر چند اندک را در باره ساختار و کارکرد نظام سلطه فراراه صاحب‌نظران و دانش پژوهان علوم انسانی به ویژه دانشجویان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل قرار دهد.

دکتر محمد رضا دهشیری

زهرا بهرامی